

سیری در فلسفه اخلاق

حجة الاسلام محسن غرویان

به کوشش: جعفر وفا

«فلسفه اخلاق» که عهده دار تحقیق درباره مبادی علم اخلاق است، با انتشار کتاب «جرج ادوارد مور» تحت عنوان «مبانی اخلاق» در سال ۱۹۰۳ (م) به صورت دانشی مستقل، ظهور کرد.

در پرتو فلسفه اخلاق، بهتر می توان علم اخلاق را درک کرد؛ چرا که فلسفه اخلاق به بحث و بررسی فلسفی از علم اخلاق می پردازد و مسائل اخلاقی را به روش فلسفی، تحلیل می کند؛ به عنوان مثال، در علم اخلاق گفته می شود چه کاری خوب و چه کاری بد است؛ اما در فلسفه اخلاق، مفاهیم «خوب» و «بد» به صورت فلسفی، مورد تحلیل قرار می گیرد که ریشه خوب و بد در کجاست؟ معیار خوب و بد چیست؟ چرا کاری، خوب و کاری، بد شمرده می شود؟ آیا خوبی و بدی، مطلق است یا نسبی؟

در این نوشتار برآنیم تا فلسفه اخلاق، تعریف، اهمیت و پاره ای از مسائل مورد بحث در آن را به طور گذرا و بدون نقد و تحلیل نظریات مختلف، مرور کنیم.

تعریف فلسفه اخلاق

فلسفه اخلاق عمدتاً از «چراهای اخلاق» بحث می کند؛ مثلاً چرا عفت و پاکدامنی پسندیده است؟ چرا باید راست گفت؟ چرا باید به دنبال کسب کمالات اخلاقی رفت؟

چرا کسب کمال، خوب است؟ اصلاً «خوب» یعنی چه؟ آیا خوبی و خیر، عینی هستند؟ آیا کسب فضایل و یا دفع و رفع رذایل، فایده‌ای حقیقی برای ما دارند یا فایده‌ای اعتباری؟ آیا در اخلاقیات، ضرورت و الزامی در کار است؟ اگر هست، منشأ این الزام کجاست؟ اصلاً الزام اخلاقی و یا مسؤولیت در اخلاق به چه معناست؟ آیا احکام اخلاقی، مطلق و همیشگی اند یا نسبی و موقتی؟

به طور کلی، فلسفه اخلاق از پیش فرض‌ها و مبادی و مقدمات علم اخلاق، بحث می‌کند. بعضی از بحث‌های فلسفه اخلاق درباره تعریف و تبیین پاره‌ای از مفاهیم است؛ مثل بحث درباره مفهوم «خیر»، «حُسن»، «ضرورت و باید و نباید»، «مسؤولیت» و... بعضی از بحث‌های آن درباره اثبات و تبیین تصدیقات و گزاره‌هایی است که قبل از علم اخلاق، به عنوان پیش فرض مطرح می‌شود؛ مثل این گزاره که «انسان، کمال جو است». واژه «فلسفه» وقتی به یک رشته علمی اضافه می‌شود، برای بیان روش بحث است. بنابراین، وقتی می‌گوییم: «فلسفه اخلاق» منظورمان این است که می‌خواهیم به روش فلسفی - یعنی: عقلی - درباره اخلاقیات بحث کنیم.

یکی از مباحثی که امروزه در کتب فلسفه اخلاق مطرح می‌شود، بحث مکتب‌های اخلاقی است. در بحث مکتب‌ها، با آرا و افکار اندیش‌مندان و فیلسوفان اخلاقی آشنا می‌شویم؛ آن‌ها را با یک‌دیگر مقایسه می‌کنیم و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم. بنابر آنچه گفتیم، «فلسفه اخلاق»، علمی است که درباره برخی مفاهیم مهم و اساسی و درباره بعضی پیش فرض‌های زیر بنایی در علم اخلاق و درباره آرا و مکاتب اخلاقی با روش عقلی و فلسفی بحث می‌کند.

تفاوت علم اخلاق و فلسفه اخلاق

با توجه به مطالب یاد شده، روشن می‌شود فلسفه اخلاق مقدّم بر علم اخلاق است و مراد از تقدّم، تقدّم منطقی و رتبی است؛ یعنی: چون فلسفه اخلاق از پیش فرض‌ها و مقدمات علم اخلاق بحث می‌کند، از نظر ترتیب منطقی، بر آن مقدّم است. فرق دوم فلسفه اخلاق با علم اخلاق از حیث روش است. روش بحث در فلسفه اخلاق،

روش فلسفی و عقلی است. اما در علم اخلاق، از روش نقلی نیز استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، در اخلاق، هم می‌توان از روش عقلی استفاده کرد و هم از روش نقلی؛ مثل نقل آیات و روایات. اما در فلسفه اخلاق، روش بحث منحصرأ روش تحلیل عقلی است و اگر از آیه یا روایتی استفاده شود، به‌عنوان دلیل نیست، بلکه به‌عنوان شاهد و مثال است و از این جهت مورد استفاده قرار می‌گیرد که روی آن تحلیل عقلی، صورت گیرد. فرق سوّم بین اخلاق و فلسفه اخلاق این است که طرح مباحث در علم اخلاق اساساً برای وصف کردن است، اما طرح مباحث در فلسفه اخلاق، اساساً برای تبیین می‌باشد؛ مثلاً، در علم اخلاق اسلامی، وصف می‌کنند که در اسلام، چه کارهایی شایسته است و چه کارهایی ناشایست، چه چیزهایی از فضایل به شمار می‌رود و چه چیزهایی از رذایل. اما در فلسفه اخلاق اسلامی تبیین می‌کنند که چرا - به‌عنوان مثال - امانت داری شایسته است؛ چرا خیانت، ناشایست می‌باشد؟ چرا عدل حسن است و ظلم قبیح؟ چرا راست‌گویی نیکو است و دروغ‌گویی زشت؟

اهمّیت فلسفه اخلاق

همان‌گونه که «علم اخلاق» دارای اهمّیت است، «فلسفه اخلاق» نیز مهم است. به اجمال، لازم است بدانیم فلسفه اخلاق، از «چرا»های علم اخلاق بحث می‌کند.

اهمّیت طرح مباحث فلسفه اخلاق از چند بُعد است:

الف - مطالعه تطبیقی اخلاق: در فلسفه اخلاق، با مکتب‌های دیگر اخلاقی آشنا می‌شویم و این آشنایی زمینه مطالعات تطبیقی را در کنار اخلاق اسلامی برای ما فراهم می‌سازد و وقتی برتری نظام اخلاقی اسلام را نسبت به سایر مکاتب در مقایسه و تطبیق به دست آوریم، اطمینان و یقین ما نسبت به اسلام افزون‌تر می‌گردد.

ب - آشنایی با مبانی اخلاق: در فلسفه اخلاق اسلامی، با مبانی نظام اخلاقی اسلام آشنا می‌شویم و در پرتو این آشنایی، اعتقاد ما به ارزش‌های اسلامی، اتقان بیش‌تری می‌یابد و رفتارهای اخلاقی ما نیز از پشتوانه علمی و منطقی برخوردار می‌شود.

ج - ارائه نظام اخلاق اسلامی به دنیای معاصر: اگر ما بخواهیم نظام اخلاق

اسلامی را به بشریت متحیر امروز عرضه کنیم، باید نخست سایر نظام‌ها و فلسفه‌های اخلاق موجود در جهان معاصر را بشناسیم و بتوانیم نقاط ضعف و کمبودهای آن‌ها را مشخص کنیم، آن‌گاه امتیازات اخلاق اسلامی را نسبت به آن‌ها بر شماریم و این مهم در فلسفه اخلاق، تأمین می‌شود.

مسائل فلسفه اخلاق

در فلسفه اخلاق، مسائلی از قبیل زیر بنا و مبانی اخلاق، معیار خوبی‌ها و بدی‌ها، نسبی یا مطلق بودن اخلاق، حقیقی یا اعتباری بودن آن، ارتباط دین و اخلاق و مانند آن مورد بحث قرار می‌گیرد که در گذشته، چه بسا، علمای علم اخلاق به آن نپرداخته و یا به صورت جسته و گریخته و در لابه لای مباحث فلسفی و کلامی و اصول فقه مورد بحث قرار داده‌اند. بعضی از مسائل فلسفه اخلاق به اختصار عبارتند از:

۱- فعل طبیعی و فعل اخلاقی

یکی از بحث‌های فلسفه اخلاق این است که اصولاً فعل اخلاقی به چه فعلی گفته می‌شود و چه تفاوتی بین فعل اخلاقی و فعل طبیعی وجود دارد؟ شرایط فعل اخلاقی در مقایسه با فعل طبیعی چیست؟ این بحث گاهی به این صورت مطرح می‌شود که معیار فعل اخلاقی چیست؟ و یک کار چه خصوصیتی باید داشته باشد که به موجب آن خصوصیت، آن کار را اخلاقی بنامیم؟ برای روشن شدن بحث، به ویژگی‌های هر یک از فعل طبیعی و فعل اخلاقی و پس از آن به معیار فعل اخلاقی اشاره می‌کنیم.

ویژگی‌های فعل طبیعی و فعل اخلاقی

شما وقتی گرسنه می‌شوید، غذا می‌خورید؛ وقتی تشنه می‌شوید، آب می‌آشامید؛ زمانی که خسته می‌شود، می‌خوابید و زمانی که خطری متوجه شما می‌شود، از خودتان دفاع می‌کنید. این نوع کارها، همگی فعل طبیعی هستند. اگر بخواهیم ویژگی‌های این نوع افعال را بر شماریم می‌توانیم آن‌ها را به این صورت بیان کنیم:

- ۱ - افعال طبیعی، مورد تحسین و تقبیح واقع نمی‌شوند، ولی افعال اخلاقی به دلیل خوب و بد بودنش مورد تحسین و تقبیح قرار می‌گیرد.
- ۲ - افعال طبیعی، بین انسان و حیوانات مشترک است، ولی افعال اخلاقی اختصاص به حوزه انسان دارد و تنها از او صادر می‌شود و حیوان از انجام آن‌ها عاجز است.
- ۳ - افعال طبیعی، اکتسابی نیستند و ریشه آن‌ها، احساسات طبیعی است که انسان به طور خدادادی دارا می‌باشد، ولی افعال اخلاقی، انگیزه اختیاری دارد و نیازمند آموزش و یادگیری است.

۴ - در فعل طبیعی، نیت، نقشی ندارد و اثر فعل مترتب بر نیت خاصی نیست؛ مثلاً، شما با هر نیتی آب بنوشید، سیراب می‌شوید و این اثر به نیت شما ارتباطی ندارد، ولی افعال اخلاقی با قطب نمای نیت، سمت و سو می‌یابد. اگر شما عملی را با نیت خوب و به قصد تقرب به خدا، انجام دهید خوب است و اگر به نیت بد انجام دهید زشت و ناپسند است.

معیار فعل اخلاقی

در باب معیارهای فعل اخلاقی، آرای گوناگونی وجود دارد؛ برخی از آن‌ها عبارتند از:

الف - نظریه عاطفی

یکی از مکاتبی که در فلسفه اخلاق، ریشه اخلاقیات را در طبیعت جست جو می‌کند و امیال طبیعی آدمی را مبنای اخلاق می‌داند، مکتب «عاطفه‌گرایی» است. این مکتب اخلاقی، منسوب به فیلسوفانی مانند شوپنهاور، فیلسوف آلمانی (۱۷۸۸ - ۱۸۶۰)، و اگوست کنت فرانسوی (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) است. دیوید هیوم اسکاتلندی (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶) نیز به این مکتب تمایل داشته است.^(۱) در کتاب سیر حکمت در اروپا آمده است:

شفقت به عقیده شوپنهاور، بنیاد اخلاق است. و اگر در دل کسی شفقت نسبت به موجودات دیگر باشد، شخصی است اخلاقی. بنابراین، در واقع، شفقت همان عدالت است و خودخواهی ظلم است... و از روی همین بنیاد، تمام قواعد اخلاق را... می‌توان استخراج کرد و بنابراین، باید حس شفقت را پرورد... شفقت بسیار خوب و بنیاد اخلاق است.^(۲)

مکتب عاطفه گرایی، بین غریزه و عاطفه، فرق می‌گذارد و اشباع غریزه را کاری اخلاقی نمی‌داند، اما اعمال و به کارگیری عاطفه را کاری اخلاقی می‌شمارد. از دیدگاه عاطفه‌گرایان، هر چیزی که عواطف انسان را تأمین کند و هر رفتاری که موجب اشباع عاطفه شود، خواه عواطف خانوادگی و خواه عواطف اجتماعی، دارای مرتبه‌ای از خیر اخلاقی است. در مقابل، هر رفتاری که عواطف آدمیان را جریحه دار سازد، شرّ اخلاقی است. بر این اساس، اخلاق هندی و مسیحی نیز مظهري از مکتب عاطفه‌گرایی محسوب می‌شود؛ چرا که تکیه‌گاه، در اخلاق هندی، عاطفه، محبت و دوست داشتن دیگران است. هم‌چنان که در اخلاق مسیحی عشق و مهر و محبت از اصول اولیه این مکتب به شمار می‌آید. بنابر این نظریه، اخلاق یعنی نیکی کردن به معنای محبت ورزیدن، دوست داشتن دیگران.^(۳)

ب - نظریه وجدانی

بحث «وجدان» از مباحث مهم روان‌شناسی، انسان‌شناسی و فلسفه اخلاق است. اهمیت این بحث از آن جهت است که هم متفکران دینی به آن پرداخته‌اند و هم فیلسوفان و روان‌شناسان غیر الهی از آن سخن گفته‌اند. در حدی که ارزش آن، در میان همه اقوام و ملل به صورت این ضرب‌المثل در آمده و مشهور شده است که «وجدان، تنها محکمه‌ای است که احتیاج به قاضی ندارد».

«وجدان» به معنای دریافت باطنی، علم حضوری و رسیدن به واقع چیزی است. و آن دارای صفات برجسته و ثابتی است که همگان بر آن‌ها اعتراف دارند؛ همانند:

(الف) بایدها را از نبایدها جدا می‌کند.

(ب) در قضاوت، امین است.

(ج) بر اعمال و رفتار انسان، ناظر است.

(د) راهنمایی قابل اطمینان است.

(ه) هم شکنجه می‌بیند و هم شکنجه می‌دهد.

(و) خود را در برابر خود می‌نهد و با آن به گفت‌گو می‌نشیند.^(۴)

با توجه به صفات طبیعی و آثار انفکاک‌ناپذیر وجدان است که، برخی هم چون: «ایمانوئل کانت» فیلسوف معروف آلمانی، اساس اخلاق را وجدان، معرفی می‌کند و به وجدان اخلاقی معتقد است؛ به این معنا که دستورهای اخلاقی، دستورهای قلبی و فطری است. به حس و تجربه انسان، مربوط نیست؛ یعنی: از راه حس و تجربه، به دست بشر نرسیده، جزو سرشت و فطرت بشر است؛ مثلاً فرمان به این که «راست بگو و دروغ مگو» فرمانی است که قبل از این که انسان، تجربه‌ای درباره راست و دروغ داشته باشد و نتیجه راستی و دروغ را ببیند، وجدان به انسان می‌گوید: راست بگو، دروغ مگو» به همین دلیل، فرمان اخلاقی به نتایج کارها، کار ندارد، خودش اساس است. می‌گوید: «راست بگو؛ اگر چه نتایج آن برای تو زیان آور باشد و دروغ نگو؛ هرچند منافع زیادی برای تو داشته باشد.» کانت می‌گوید:

بشر در اصل، مکلف به دنیا آمده، تکلیف‌هایش همراه خودش هست. به این دلیل که وجدان از درون به انسان، امر و نهی می‌کند. و در صورت خلاف، همیشه از درونش شکنجه و عذاب می‌دهد.

از طرف دیگر، وجدان انسان، غیر قابل تسلیم است؛ ممکن است انسان در شرایطی به یک ستمکار یا به یک عمل زشت تن در دهد و تسلیم شود، ولی وجدان هرگز تسلیم‌پذیر نیست. پس دستورهای وجدان به طور مطلق و بدون استثنا و اضطراب قابل اجرا است. (۵) البته این که آیا این نظریه مورد قبول اسلام هست یا نه؟ فعلاً مورد نظر ما نیست و فرصت دیگر و بیش‌تری می‌طلبید.

ج - نظریه زیبایی

بی‌شک انسان، عاشق زیبایی است. از این رو، روان‌شناسان یکی از کشش‌های فطری بشر را میل به زیبایی می‌دانند. هیچ کس نیست که از زشتی خوشش بیاید و از زیبایی متنفر باشد. پس زیبایی، مطلوب همگان است؛ هر چند از تعریف علمی ثابت و استاندارد، عاجز باشند. چرا که زیبایی از پدیده‌های درک‌کردنی و دریافتنی است نه وصف‌کردنی (۶) و آن بر دو نوع است: محسوس همچون، ساختار گُل، صدای بلبل،

سیمای انسان، شگفتی آسمان و... غیر محسوس مانند: ایثار، انصاف، استقامت و... زیبایی اخلاقی از جمله آن‌هاست که قرآن، در مواردی از آن، به معروف و از رفتارهای زشت اخلاقی، به منکر تعبیر می‌کند.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَآلْبَغِيٍّ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^(۷)

خداوند، به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان، فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستم، نهی می‌کند. خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید.

از این آیه استفاده می‌شود که عدل و احسان و بذل و بخشش از زیبایی‌های معنوی‌اند. و خداوند، تنها این نوع زیبایی را دوست می‌دارد نه زیبایی حسی و مادی را «جمیل» و زیبا دوستی خداوند نیز بر این اساس قابل تفسیر و توجیه است؛ چنان که در حدیثی آمده است که:

«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»^(۸)

خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.

مقصود از جمال در این روایت، جمال معنوی است؛ چرا که جمال محسوس درباره خداوند معنا ندارد.

۲- اخلاق دینی و اخلاق غیر دینی

یکی از مباحث اساسی و سؤال‌های مهم در فلسفه اخلاق این است که چه رابطه‌ای بین اخلاق و دین وجود دارد؟ آیا اخلاق لزوماً باید از دین گرفته شود و مبتنی بر مبانی دینی باشد، یا می‌توان اخلاق بدون دین هم داشت؟

گاهی برخی چنین مطرح می‌کنند که هم اکنون در برخی از جوامع و کشورهای دین حاکم نیست، اما در عین حال، اخلاقیات در آن جا حاکم است و گاهی رفتارهایشان از ما مسلمانان نیز بهتر و پسندیده‌تر است. آیا این خود دلیل بر آن نیست که می‌توان اخلاق بدون دین داشت؟ مثلاً، چرا نتوان اخلاق را بر عاطفه و وجدان بنا نهاد؟! چرا نشود به جای دین، از علوم روان‌شناسی جدید کمک گرفت و مردم را بر اساس داده‌های علوم

تربیتی و روانشناسی به گونه‌ای ساخت که ملتزم به قوانین اخلاقی باشند؛ آداب معاشرت را رعایت کنند و دارای رفتار اجتماعی مطلوبی باشند؟

به طور خلاصه، سؤال اساسی این است که نقش دین در اخلاق چیست و چه ضرورتی دارد که حتماً اخلاقیات را از دین بگیریم؟

در اروپای مسیحی، پیش از عصر نوزایی (رنسانس) - که دوران تجدید حیات علوم دانش‌های تجربی است - اخلاق با دین مسیحیت همراه بود و مفاهیم اخلاقی از متون دینی گرفته می‌شد و از این رو، از قداست و مرتبت ویژه‌ای برخوردار بود. اما پس از این دوره، کم‌کم صبغه دینی در اخلاق ضعیف شد و این اندیشه در اذهان دانشمندان و فلاسفه اروپا مطرح گردید که اصلاً چه لزومی دارد ما اخلاق را از دین و از کتب مقدس بگیریم؟ بلکه ما می‌توانیم بر اساس دستاوردهای علوم تجربی و فکر و اندیشه بشری خودمان، نظامی اخلاقی، طراح کنیم و آداب معاشرت و حدود رفتارهای اجتماعی انسان‌ها را مشخص سازیم. برخی متفکران غربی از جمله کارل ریموند پوپر (متولد ۱۹۰۲م) در قرن اخیر تا آن جا پیش رفتند که رسماً اخلاق منهای خدا را مطرح نمودند و اعلام داشتند برای پرورش اخلاقی، انسان‌ها نیازمند اعتقاد به خدا نیستند.

اینک باید ببینیم دیدگاه اسلام در این زمینه چیست و اخلاق دینی به چه معناست و آیا نظام اخلاقی غیر دینی می‌تواند یک نظام کامل و تمام عیار باشد یا نه و چرا؟

اخلاق دینی

گاهی مراد از اخلاق دینی و ارتباط اخلاق با دین، این است که اخلاق بدون اعتقادات دینی - یعنی: بدون پذیرش مبدأ و معاد - معنا ندارد. این ارتباط در حقیقت ارتباطی است بین اخلاق و اصول دین. گاهی هم مراد از اخلاق دینی این است که دستورهای اخلاقی را باید دین برای ما معین نماید و جز از راه وحی نمی‌توان قواعد اخلاقی را مشخص نمود. طبق تفسیر اول، اخلاق بدون جهان بینی دینی ناممکن است، اما طبق تفسیر دوم، اخلاق بدون ایدئولوژی دینی امکان‌ناپذیر است.

اخلاق غیر دینی

مراد از اخلاق غیر دینی، اخلاقی است که عمدتاً یا بر اساس عواطف و احساسات استوار گردیده یا بر وجدان مبتنی باشد و یا از راه علوم و دانش‌هایی تجربی و بشری؛ مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی و رشته‌هایی از این قبیل حاصل شده باشد. ما انکار نمی‌کنیم که هر یک از این علوم و رشته‌ها می‌تواند در تنظیم رفتار آدمی و سامان بخشیدن به نظام زندگی فردی و اجتماعی انسان نقش داشته باشد، اما سخن در این است که این علوم بشری، به همهٔ زوایای وجودی آدمی، راه ندارد و جزئیات روح و روان آدمی برای صاحبان این علوم نامکشوف مانده و شاهد بر این ادعا، کاستی‌ها، ضعف‌ها و نابسامانی‌هایی است که اکنون بشر معاصر با آن‌ها مواجه می‌باشد. از این رو می‌گوییم: بشر، محتاج وحی و کتب آسمانی است که نظام رفتاری خود را از آن‌ها بگیرد و با تعبد به وحی و شریعت، مسیر درست زندگی را طی کند.

۳- الزام اخلاقی و مسؤولیت

بدون شک، ما در انجام افعال اخلاقی، نوعی الزام، احساس می‌کنیم؛ یعنی: احساس ما این است که باید آن کار اخلاقی را انجام دهیم و ترک آن را روا نمی‌بینیم به تعبیر دیگر، در مسائل اخلاقی خود را مسؤول می‌یابیم؛ گویا کسی از ما دربارهٔ فعل اخلاقی یا ترک آن سؤال می‌کند و ما باید پاسخگو باشیم. یکی از مباحث مهم در فلسفهٔ اخلاق همین است که ریشهٔ این الزامات اخلاقی چیست و اصولاً الزام چه مفهومی دارد و از چه ارزشی برخوردار است؟

الزام اخلاقی؛ یعنی انجام یا ترک فعل اخلاقی را بر خود حتمی و واجب بدانند یعنی مصلحت آن، به اندازه‌ای است که از دست دادن آن بر وی روا نیست. و ارزش آن، در حدی است که گفته‌اند الزام، تنها قوام حکم اخلاقی است و هیچ حکم اخلاقی، بدون الزام به فعل یا الزام به ترک میسر و ممکن نیست.^(۹) و آن ریشه ذاتی دارد - نه اعتباری و قرار دادی که برخی بدان معتقدند - بدین معنا که حسن و قبح برخی از افعال اخلاقی،

قابل تغییر نیست و ممدوح یا مذموم بودن این افعال، به اعتبار و قرار داد ما بستگی ندارد، بلکه در ذات برخی از افعال - مانند امانت داری - حُسن وجود دارد و در ذات بعضی از افعال - مانند خیانت در اموال دیگران - قبح نهاده شده است. چون عقل حکم می‌کند که این فعل، در رسیدن انسان به کمال نقش دارد و این نقش، حقیقی و واقعی است؛ چرا که کمال انسان، رشد وجودی و قرب الهی و ارتقای رتبه در مراتب هستی است. بنابراین، هر چیزی که انسان را در این مسیر وجودی، یاری رساند و به کمال مطلوب نزدیک‌تر کند، حسن خواهد داشت و برای رسیدن به آن کمال، لازم می‌باشد. از همین جا است که بحث الزام در افعال اخلاقی مطرح می‌شود. از آن جا که هر سببی برای حصول مسببش لازم است، پس هر فعل اخلاقی کمال آفرین نیز برای رسیدن به آن کمال، لازم و ضروری است. چون کمال‌طلبی، فطری همه انسان‌ها است و هیچ کس در این عالم نیست که کمال خود را نخواهد و به دنبال آن نباشد. ما بر اساس جهان بینی الهی خود، معتقدیم که خداوند، برترین و کامل‌ترین موجود عالم است و قرب و نزدیکی به خدا یعنی: قرب به کامل‌ترین موجود جهان هستی. از این رو، کمال حقیقی آدمی را قرب به خدا می‌دانیم.

مسئولیت اخلاقی

هر جا الزام مطرح می‌شود، به دنبال آن، مسئولیت نیز در کار است و هر جا که مسئولیتی مطرح شود، نوعی الزام نیز در آن مطرح است؛ مثلاً وقتی شما در برابر یک کودک یتیم، احساس مسئولیت می‌کنید، معنایش این است که بر خود لازم می‌بینید که در حق او، خدمتی انجام دهید، آیا این مسئولیت در برابر عقل و وجدان است یا در برابر جامعه و اقشار مردم؟!

آنچه از دیدگاه دین، در این باره باید گفت این است که انسان، بدون شک، موجودی مسؤول است و باید پاسخ‌گوی اعمال و رفتار اختیاری خود باشد. اما در این مسئولیت سائل و استیضاح‌کننده هیچ یک از آنها نیست بلکه به نظر ما، سؤال‌کننده اولیه، تنها خداوند است و بس. البته ما، در برابر جامعه و وجدان، عقل و تاریخ و پیشوایان دینی هم

مسئولیت داریم اما هیچ یک از آن‌ها، اصالت ندارد، بلکه همه آن‌ها، در طول مسئولیت در برابر خدا قرار می‌گیرد. یعنی: چون خداوند، ما را در برابر این‌ها مسئول قرار داده است در برابرشان احساس مسئولیت می‌کنیم وگرنه اگر آن‌ها را جدای از خدا در نظر بگیریم، در برابرشان، اصالتاً هیچ گونه مسئولیتی نداریم.

۴- اطلاق و نسبیّت در اخلاق

یکی از مهم‌ترین مباحث تحلیلی در فلسفه اخلاق، بحث «نسبیّت یا اطلاق اخلاق» است. منظور از این مبحث آن است که روشن شود آیا احکام اخلاقی بر حسب شرایط زمان و مکان و بر حسب افراد و جوامع گوناگون، تغییر می‌کند یا احکام اخلاقی برای همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها و برای همهٔ افراد و جامعه‌ها یکسان و یکنواخت است؟ قول اول، «نسبیّت اخلاق» و قول دوم، «اطلاق اخلاق» نامیده می‌شود و از میان فلاسفه و مکاتب اخلاقی دنیا، گروهی قائل به نسبیّت اخلاق شده‌اند و گروهی نیز به اطلاق اخلاق.

اطلاق - به معنای حقیقی کلمه - در اخلاقیات به این معناست که قضایا و احکام اخلاق را هم از جهت اعصار و آزمان، مطلق و نامحدود بدانیم و هم از نظر افراد و طبقات. به عبارت دیگر، اطلاق اخلاق به این است که برای احکام اخلاقی، هم شمول زمانی قائل باشیم و هم شمول افرادی؛ مثلاً، بگوییم: راستگویی برای همهٔ افراد در همهٔ زمان‌ها خوب است و دروغ‌گویی برای همهٔ افراد و در همهٔ اعصار بد. کسانی که قضایای اخلاقی را مطلق می‌دانند، می‌گویند این قضایا هیچ تفاوتی با قضایای هندسه، ریاضیات، فلسفه و منطق ندارد و همان‌طور که احکام و قضایای این علوم، بر حسب زمان و مکان و افراد تفاوت نمی‌کند، احکام و قضایای اخلاقی نیز برای همگان ثابت می‌باشد. همان‌گونه که نمی‌توانید بگویید رابطه $2 \times 2 = 4$ برای طبقهٔ زنان یا مردان و یا در زمستان و تابستان فرق می‌کند، نمی‌توانید بگویید قضیهٔ «راستگویی خوب است و دروغ‌گویی بد است» برای طبقهٔ زنان یا مردان و یا در زمستان و تابستان تفاوت می‌کند.

بر اساس آیهٔ فطرت^(۱۰)، انسان‌ها دارای فطرت ثبات هستند. این فطرت ثابت، نیازهای ثابتی را برای انسان اقتضا می‌کند. بخشی از این نیازهای ثابت، نیازهای اخلاق

آدمی است. بنابراین، احکام و گزاره‌های اخلاقی از دیدگاه اسلام، چون مطابق با فطرت آدمیان و بر طبق نیازهای ثابت انسان‌ها است، ثابت و مطلق می‌باشد. مثلاً، راستگویی، کمک به مظلوم، عدالت، امانت، تواضع و احترام به والدین، نمونه‌هایی از اخلاقیات ثابت در اسلام است.

۵ - حقیقی یا اعتباری بودن اخلاق

یکی از تقسیمات رایج در علوم؛ تقسیم آن‌ها به حقیقی و اعتباری است. منظور از علوم حقیقی، علمی است که از واقعیت‌های عینی و ثابت، سخن می‌گویند و احکام و قواعد آن‌ها، بسته به قرار داد و اعتبار بشر نیست؛ مثل علوم طبیعی از قبیل فیزیک و شیمی. منظور از علوم اعتباری علمی است که اساس و پایه آن‌ها قرار داد و وضع و اعتبار است؛ مثل علوم ادبی، لغت‌شناسی، صرف و نحو.

یکی از سؤالات مطرح در باب اخلاق این است که آیا اخلاق از علوم اعتباری است یا از علوم حقیقی؟ منشأ این سؤال این است که برخی رفتارها و آداب اخلاقی در جوامع و زمان‌های گوناگون، تفاوت می‌کنند و همین تغییرات و تحولات در آداب اخلاقی، زمینه طرح این بحث شده که آیا قواعد اخلاقی مثل قواعد دستور زبان و امثال این‌ها است که از جامعه‌ای تا جامعه دیگر فرق کند؟ یا قواعد اخلاقی، تابع قراردادهای اجتماعی نیست و در همه جوامع و همه زمان‌ها یکسان است؟ به دلیل این که کمال نهایی انسان قرب معنوی به خداوند است و خداوند، کامل‌ترین و برترین موجود در نظام طولی هستی است. هر چه انسان از نظر درجات و مراتب و کمالات وجودی به خداوند نزدیک‌تر شود؛ یعنی: هر چه بیش‌تر صفات الهی مثل علم، قدرت، حیات، جود، کرم، سخاوت، فضل و رحمت در انسان محقق و متجلی گردد، آدمی به کمال نهایی خود نزدیک‌تر می‌شود و بیش‌تر مستحق نام «انسان» می‌گردد. این صفات و کمالات همگی عینیت دارند و حقیقی اند، نه اعتباری. به این دلیل، قواعد اخلاقی نیز از علوم و دانش‌های حقیقی به شمار می‌روند. وقتی در علم اخلاق گفته می‌شود برای رسیدن به کمال، باید امین و عقیف بود، مثل این است که در علم فیزیک گفته می‌شود برای غلبه بر نیروی

جاذبه و خروج از جوّ زمین، باید با سرعت «الف» حرکت کرد. از این رو، هم قواعد فیزیکی و هم قواعد اخلاقی درباره موضوعات حقیقی و واقعی سخن می‌گویند.

۶- نقش نیت در فعل اخلاقی

یکی از مباحث فلسفه اخلاق این است که آیا ارزش اخلاقی یک عمل مربوط به خود آن عمل است و فعل جدا از فاعل آن می‌باشد یا ارزش فعل مربوط به فاعل و چگونگی نیت و قصد اوست و یا به هر دو مربوط است؟ عده‌ای در افعال خوب، فقط حسن فعلی را شرط می‌دانند، عده‌ای فقط حسن فاعلی را و عده‌ای دیگر، نیز حسن فعلی و حسن فاعلی را. باید دید اسلام، در این زمینه چه می‌گوید.

نخست باید دید نیت چیست و چه ارزشی دارد؟

نیت، همان کشش و توجه شدید نفس نسبت به غایت و هدف نهایی در انجام یک فعل است. نیت، روح عمل و خود فعل، جسم آن است. نیت، قوام رفتار آدمی است و بدون آن، اعمال، جان نمی‌گیرد. چنان‌که پیامبر اسلام (ص) فرمود:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^(۱۱)

ارزش اعمال، وابسته به نیت افراد است.

نیت، ملاک ارزش‌یابی مؤمنان است؛ یعنی اگر بخواهیم ببینیم یک شخص در چه مرتبه‌ای از کمال روحی و نفسانی است، باید به نیت او توجه کنیم؛ زیرا که روح افعال اختیاری، نیت است. انگیزه نفس برای انجام این کار، چیزی است که از خود نفس، سرچشمه می‌گیرد، آن توجهی که نفس پیدا می‌کند و انگیزه می‌شود تا بدن را به کار گیرد و کاری را انجام دهد، همان است که به این کار ارزش می‌بخشد و این کار را مؤثر قرار می‌دهد تا کمال برای نفس حاصل شود. اگر نبود اراده و اگر نبود توجه نفس به این فعل بدنی، هیچ کار بدنی موجب کمال نفس نمی‌شد و این اصل، مبین این است که چگونه «نیت» در فعل اخلاقی می‌تواند اثر داشته باشد و مخصوصاً این جهت که موجب کمال نفس هم بشود.^(۱۲)

حسن فعلی یا حسن فاعلی؟

از آن چه گفته شد، روشن می‌شود که در فلسفه اخلاق اسلامی، برای ارزش داشتن یک رفتار و عمل اخلاقی، هم حسن فعلی لازم است و هم حسن فاعلی. مراد از حسن فعلی این است که صورت و جرم فعل باید متناسب با نیت خیر باشد، نه این که کاملاً با آن ناهمگون و نامتناسب باشد؛ مثلاً، کسی که نیت نیکی کردن به کودک یتیمی دارد، نباید به او سیلی بزند؛ چون سیلی زدن با نیت خیر نسبت به کودک یتیم، سازگاری ندارد. مراد از حسن فاعلی نیز این است که فاعل باید مقصودش از انجام عمل، خیر باشد؛ مثلاً کسی که به دیگری سلام می‌کند، وقتی سلام او ارزش مثبت اخلاقی دارد که مقصود گوینده، ادای احترام باشد، نه تملق یا تمسخر. درست است که ظاهر عمل سلام کردن، دارای حسن است، اما حسن اخلاقی وقتی است که با نیت ارزشمند، همراه باشد.

حال ممکن است سؤال شود که بالاخره نقش کدام یک از حسن فعلی یا فاعلی در حسن اخلاقی عمل، بیشتر است؟ پاسخ این است که حسن فاعلی نقش مهم‌تری را داراست؛ زیرا بر اساس آنچه از آیات و روایات و تحلیل‌های عقلی و وجدانی به دست آمده، روح عمل، همان نیت است و نیت، نشانگر شاکله شخصیت و روحیات و باطن هر کس.

پی نوشت‌ها:

- ۱-ر.ک: دروس فلسفه اخلاق، محمد تقی مصباح، ص ۷۰ - ۷۱.
- ۲-سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی، ص ۸۹ - ۹۰.
- ۳-فلسفه اخلاق، مرتضی مطهری، ص ۴۰ - ۴۱.
- ۴-برای توضیح بیشتر ر.ک: «وجدان»، محمد تقی جعفری، ص ۲۳۷ - ۲۴۰.
- ۵-فلسفه اخلاق، مرتضی مطهری، ص ۶۹ - ۷۱.
- ۶-همان، ص ۹۷.
- ۷-سوره نحل(۱۶)، آیه ۹۰.
- ۸-وسایل الشیعه، ج ۳، دار التراث العربی - بیروت ص ۳۴۰.
- ۹-ر.ک: دروس فلسفه اخلاق، ص ۲۲.
- ۱۰-«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» و به سوی دین پاک روی آور، سرشت خدایی که خدایوند انسان‌ها را بر آن آفرید. (روم(۳۰)، آیه ۳۰).
- ۱۱-بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۱۱.
- ۱۲-ر.ک: دروس فلسفه اخلاق، ص ۱۶۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی